

تاریخ بیهقی؛ کتابی از میان رفته یا آرزویی شکل نگرفته (نظریه‌ای دربارهٔ حجم و محتوای تاریخ بیهقی)

محمد رضا حاج بابایی*

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی^(۵)، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۳۰)

چکیده

تاریخ بیهقی از جمله آثار گرانسنگ نثر فارسی است که با توجه به موضوع آن، در دو حوزه ادبیات و تاریخ، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که در باب این کتاب مطرح است، میزان حجم و محتوای این کتاب است. موضوع تاریخ بیهقی، چنان‌که امروزه در دست ماست، روایتگر چگونگی به قدرت رسیدن مسعود غزنوی و حوادث دوران زمامداری وی تا اندکی پیش از مرگ اوست. ظاهراً بیهقی در پی تکمیل تاریخ خویش تا پایان دوران مسعود و نوشتن تاریخ جانشینان مسعود نیز بوده است. عده‌ای از پژوهشگران بر اساس پاره‌ای از مطالب کتاب و نیز سخنان ابن‌فندق و اشارات چندی که در بعضی از کتاب‌ها آمده است، چنین استنباط کرده‌اند که حجم این کتاب، بسی فزون‌تر از آن چیزی است که امروزه در دسترس است. در مقاله حاضر، با طرح پرسش‌ها و فرضیه‌ها و نیز آوردن مطالبی از خود متن تاریخ بیهقی، نشان داده‌ایم که تاریخ بیهقی کتابی فراتر از آنچه امروزه در دسترس همگان است، نبوده است و حداکثر چیزی که می‌توان بیان کرد، این است که بیهقی در پی طرحی کلان برای نوشتن تاریخ محمود، مسعود و دیگر جانشینان ایشان بوده که بنا به دلایل نامعلوم از انجام آن بازمانده است.

واژگان کلیدی: تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، نثر فارسی، تاریخ‌نویسی، تحلیل انتقادی.

*E-mail: mr_hajibabai@yahoo.com

مقدمه

تاریخ بیهقی اثر خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ ق.) از جمله آثار گرانسنگ نثر فارسی است که با توجه به موضوع آن، در دو حوزه ادبیات و تاریخ مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد (برای آشنایی بیشتر، ر.ک؛ صفا، ۱۳۵۲، ج ۲: ۹۸۲-۸۹۰). از مشخصه‌هایی که تاریخ بیهقی را در شمار آثار ادبی قرار می‌دهد، می‌توان به استفاده از واژگان و ترکیب‌های زیبا، استفاده از زبان عاطفی، اهمیت یافتن چگونگی بیان مطالب نسبت به محتوا، توصیف احوال اشخاص و مکان‌ها به طور دقیق، تصویرپردازی‌های بدیع، بهره‌گیری از جاذبه‌های داستانی... اشاره کرد. تمام این موارد موجب می‌شود که تاریخ بیهقی از جمله آثار ارزشمند ادبی به شمار آید و در کنار این ویژگی‌ها، نثر فاخر بیهقی جایگاه ویژه‌ای در میان دیگر متون ادب فارسی به خود اختصاص داده است و به عنوان یکی از ارزشمندترین و شیواترین نمونه‌های نثر فارسی به شمار می‌آید.

موضوع تاریخ بیهقی، چنان‌که امروزه در دست ماست، روایتگر چگونگی به قدرت رسیدن مسعود غزنوی و حوادث دوران زمامداری وی تا اندکی پیش از مرگ اوست. ظاهراً بیهقی در پی تکمیل تاریخ خویش تا پایان دوران مسعود و نوشتن تاریخ جانشینان مسعود بوده است. با توجه به اینکه بیهقی در چند جای کتاب خود بیان کرده است که نوشته‌های او را به قصد ناچیز کرده‌اند و نیز مطالبی که ابوالحسن علی بن زید بیهقی، معروف به ابن‌فندق در کتاب تاریخ بیهق آورده است، عده‌ای از پژوهشگران اینگونه استنباط کرده‌اند که حجم این کتاب، بسی فزونتر از آن چیزی است که امروزه در دسترس است. در مقاله حاضر، در پی بررسی این مطلب هستیم که آیا بخش‌های فراوانی از کتاب تاریخ بیهقی از میان رفته است یا خیر؟ فرض این مقاله آن است که تاریخ بیهقی چیزی فزونتر از آنچه امروزه در دست ماست، نبوده است و مطالب عمده‌ای از کتاب کاسته نشده است.

در باب پیشینه پژوهش، اگرچه مقالات زیادی درباره تاریخ بیهقی از ابعاد مختلف نوشته شده است، ولی مطلبی درباره موضوع این مقاله یافت نشد و برای نخستین بار چنین موضوعی مطرح می‌گردد.

تاریخ تاریخ بیهقی

امروزه آنچه از کتاب تاریخ بیهقی در دست است، شامل حوادث سال‌های ۴۲۱ تا ۴۳۲ هجری قمری است؛ یعنی تمام دوران حکومت مسعود غزنوی را در بر می‌گیرد و بخشی نیز در باب خوارزم و موضوعات مربوط به آن سرزمین است. البته بیهقی گاهی با توجه به موضوعات و حوادثی که در کتاب خود روایت می‌کند، مطالبی را از دوره‌های پیشین بازگو می‌نماید و یا به آنها ارجاع می‌دهد.

بیهقی از سال ۴۴۸ قمری نوشتن کتاب را آغاز می‌کند. وی هنگامی که به روایت سرگذشت امیر محمد می‌پردازد، چنین می‌نویسد: «و هم از استاد عبدالغفار شنودم پس از آنکه این تاریخ آغار کردم، به هفت سال، روز یکشنبه یازدهم رجب سنه خمس و خمسين اربعمائه، به حدیث ملک محمد سخن می‌گفتم» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

در سال ۴۵۵ قمری، هفت سال از آغاز نوشتن کتاب می‌گذرد؛ به عبارت دیگر، بیهقی در سال ۴۴۸ قمری نوشتن کتاب را شروع کرده است. اگر سال ۴۲۱ هجری قمری (یعنی متن موجود) را آغاز مطالب کتاب بدانیم، بیهقی روایتگر حوادثی است که حدود ۲۷ سال پیش از نوشتن کتاب رخ داده است. در جایی دیگر از کتاب، بیهقی مطلبی را آورده که بر اساس برداشت عده‌ای از پژوهشگران از آن مطلب، ایشان سال شروع روایت بیهقی را ۴۰۹ قمری ذکر می‌کنند: «این حال‌ها (شرح چگونگی ساخت شارسنان و قلعت غزنین) استاد محمود وراق سخت نیکو شرح داده است در تاریخی که کرده است، در سنه خمسین و اربعمائه، چندین هزار سال را تا سنه تسع و اربعمائه بیاورده و قلم را بداشته، به حکم آنکه من از این تسع آغاز کردم...» (همان: ۳۱۰).

اگر از این سخن بیهقی چنین برداشت شود که وی از سال ۴۰۹ قمری به روایت تاریخ پرداخته است (و عده‌ای چنین برداشت کرده‌اند)، امروزه حدود دوازده سال از مطالب کتاب در دست نیست.

کهن‌ترین کتابی که در آن از ابوالفضل بیهقی و تاریخ او یاد شده، تاریخ بیهقی، اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ملقب به ابن فندق، نویسنده قرن ششم هجری است. وی در کتاب خود چنین آورده است: «او (ابوالفضل بیهقی) دبیر سلطان محمود بود، به نیابت ابونصر مشکان و دبیر سلطان محمد بن محمود بود و دبیر سلطان مسعود، آنگاه دبیر سلطان مودود، آنگاه دبیر

سلطان فرخزاد. چون مدت مملکت سلطان فرخزاد منقطع شد، انزوا اختیار کرد و به تصانیف مشغول گشت، و مولد او دیه حارث آباد بوده است و از تصانیف او، کتاب *زینة الکتاب* است و در آن فن، مثل آن کتاب نیست و تاریخ ناصری از اول ایام سبکتگین تا اول ایام سلطان ابراهیم، روزبه روز تاریخ ایشان را بیان کرده است و آن همانا سی مجلد منصف زیادت باشد. از آن مجلّدی چند در کتابخانه سرخس دیدم و مجلّدی چند در کتابخانه مهد عراق و مجلّدی چند در دست هر کسی، و تمام ندیدم» (بیهقی، ۱۳۴۸: ۱۷۵).

با مقایسه آنچه ابن فندق در خصوص موضوع *تاریخ بیهقی* بیان می کند، با آنچه خود بیهقی درباره کتاب خویش بازگو می کند، تفاوت های اساسی چندی دیده می شود. بیهقی درباره موضوع کتاب خود و بازه تاریخی آن چنین نوشته است: «آن افاضل که تاریخ امیر عادل، سبکتگین را - رضی الله عنه - براندند، از ابتدای کودکی وی تا آنگاه که به سرای البتگین افتاد، حاجب بزرگ و سپاه سالار سامانیان و کارهای درشت که بر وی بگذشت، تا آنگاه که درجه غزنین یافت و در آن عز گذشته شد و کار به امیر محمود رسید، چنان که نبشته اند و شرح داده، و من نیز تا آخر عمرش نبشتم. آنچه بر ایشان بود، کرده اند و آنچه مرا دست داد، به مقدار دانش خویش نیز کردم تا بدین پادشاه بزرگ رسیدم... و غرض من نه آن است که مردم این عصر را بازنمایم حال سلطان مسعود - انار الله برهانه - که او را دیده اند و از بزرگی و شهامت و تفرّد وی در همه ادوات سیاست و ریاست واقف گشته. اما غرض من آن است که کتاب خود را بلند پایه گردانم» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۸۶-۸۵).

بر اساس گفته بیهقی، وی موضوع کتاب خود را به اواخر دوران محمود غزنوی اختصاص داده است و آنگاه به روایت تاریخ دوران مسعود غزنوی می پردازد، در حالی که ابن فندق مدعی است که بیهقی تاریخ خود را از اول ایام سبکتگین تا اول ایام سلطان ابراهیم نوشته است و این سخن با آنچه بیهقی گفته، متفاوت است. ایراد دیگری که بر سخن ابن فندق می توان گرفت، آن است که وی می گوید بیهقی تاریخ آل سبکتگین را به شیوه روزبه روز نوشته است. متنی که امروزه به عنوان *تاریخ بیهقی* در دسترس ماست، تاریخ روزبه روز آن ایام نیست، بلکه بیهقی حوادث تاریخی آن دوران را بازگو کرده است. گاهی این حوادث از نظر تاریخی نزدیک به هم است و گاهی میان آنها چندین ماه فاصله وجود دارد. از نظر بیهقی، حوادث و پیشامدها اهمیت داشته است، نه روایت روزبه روز دوران حکومت مسعود. احتمالاً ابن فندق کتاب را به دقت بررسی نکرده است و بر اساس حدس و گمان مطالبی را بازگو کرده که صحیح و مستند نیست.

اشکال دیگری که بر سخن ابن‌فندق می‌توان وارد کرد، اینکه وی نام کتاب را تاریخ ناصری ذکر می‌کند؛ نامی که بیهقی هیچ‌گاه آن را در متن کتاب خود به کار نبرده است و برساخته ذهن ابن‌فندق است. بنابراین، با بررسی سخنان ابن‌فندق متوجه می‌شویم که آنچه وی درباره کتاب بیهقی گفته است، در بیشتر موارد دارای اشکال است و چندان دقیق و مستند نیست.

بررسی شکلی تاریخ بیهقی

کتاب تاریخ بیهقی با متن نامه‌ای آغاز شده است که بزرگان حکومت به مسعود غزنوی نوشته‌اند و در آن بازداشت امیر محمد را اعلام کرده‌اند و به خاطر همکاری با امیر محمد، طلب بخشش نموده‌اند. (ر.ک؛ همان: ۳-۱). آمدن این نامه در آغاز کتاب، این گمان را در خواننده ایجاد می‌کند که بخش‌هایی از متن کتاب از میان رفته است و وی از میانه کتاب به خواندن آن می‌پردازد. پس از حدود ۸۵ صفحه، شاهد مطلبی با عنوان «ذکر آغاز تاریخ امیر شهاب‌الدوله مسعود بن محمود» (همان: ۹۹-۸۵) هستیم که می‌توان آن را در حکم مقدمه کتاب برشمرد. البته مشخص نیست که چرا بیهقی این مطلب را در این قسمت از کتاب قرار داده است! وقتی کسی کتابی را درباره حوادث ۲۷ یا ۴۰ سال پیش می‌نویسد، قطعاً در آغاز کتاب، مقدمه آن را می‌آورد و پس از آن، به نوشتن مطالب می‌پردازد. هیچ توضیح پذیرفتنی نمی‌توان برای این جابجایی مطالب ارائه کرد، مگر آنکه بگوییم بیهقی یک مقدمه نیز در آغاز کتاب - که به زعم عده‌ای بخش‌های عمده آن از میان رفته - داشته است و این مقدمه، مقدمه دوم کتاب است و به حکومت مسعود غزنوی اختصاص دارد؛ یعنی بیهقی برای به قدرت رسیدن هر یک از شاهان غزنوی، دیباچه‌ای را در نظر گرفته بوده است. توجیهی که بیهقی برای نوشتن خطبه کتاب (بعد از حدود ۸۵ صفحه) می‌آورد، بی‌معنی است؛ زیرا بیهقی کتاب خود را در روزگار فرخزاد بن مسعود نوشته است و اگر لازم است خطبه‌ای هم ذکر کند، باید در بزرگداشت و یادکرد سلطان فرخزاد باشد، نه سلطان مسعود غزنوی که نزدیک به ۱۵ سال قبل از نوشته شدن کتاب کشته شده است. با بررسی موضوعات این مقدمه متوجه می‌شویم که مطالبی که بیهقی در این بخش آورده است، مطالبی کلی در خصوص نظریه حکومت از دیدگاه متکلمان و تاریخ‌نویسان اسلامی است و هیچ‌گونه اختصاصی به شخص مسعود غزنوی ندارد و باز این پرسش اساسی همچنان مطرح است که چرا بیهقی این مطالب را در آغاز کتاب نیاورده است؟ آیا می‌توان این گمان را مطرح کرد که با شکل فعلی کتاب، این ذهنیت در خواننده پدید می‌آید که بخش‌هایی از کتاب حذف شده است، همان‌گونه که عده‌ای بر این گمان رفته‌اند؟! یا آنکه بخش‌هایی پیش از این

قسمت بوده که بنا به دلایلی حذف شده است و بیهقی پس از حذف آن بخش‌ها، برای کتاب خود دیباچه نوشته است؟!

نکته جالب آن است که اگر این بخش را به اول کتاب انتقال دهیم، نه تنها اشکالی ایجاد نمی‌کند، بلکه شاهد متنی منسجم هستیم که دیگر نقصی در آن نیست. در واقع، کتابی داریم که در آغازش بیهقی به طرح نظریه سیاسی رایج در آن روزگار پرداخته است و آنگاه از شایستگی‌های مسعود غزنوی، چگونگی به قدرت رسیدن او و حوادث ایام حکومت وی سخن به میان آورده است و به مقتضای کلام از رویدادهای پیشین نیز مطالبی را بیان کرده است.

درباره حجم کتاب نیز هنگامی که بیهقی در سال ۴۵۲ هجری قمری مشغول نوشتن باب خوارزم است، از حوادث اواخر عصر مسعود، کشته شدن وی و روی کار آمدن مودود سخنی به میان نمی‌آورد و وعده می‌دهد که شرح ماجراهای آن روزگار را در آینده بیان خواهد کرد: «چنان که در روزگار مُلک امیر مودود - رحمة الله علیه - آورده شود» (همان: ۷۴۴)؛ «و بازنمایم درین روزگار امیر مودود که حال خوارزم و شاه ملک چون شد» (همان: ۷۴۸).

این مطلب بیانگر آن است که بیهقی تا این روزگار (سال ۴۵۲ ه.ق.) هنوز بخش مربوط به مسعود غزنوی را به پایان نرسانده است و انجام آن را به آینده موکول می‌نماید و هیچ‌گاه مدعی نشده که تاریخ اواخر دوران مسعود و یا تاریخ جانشینان پس از مسعود را نوشته است. بنابراین، اگر بخشی از کتاب از میان رفته باشد، مربوط به قسمت‌های آغازین کتاب است و چیزی از انتهای کتاب از میان نرفته است، ضمن آنکه در مجلد دهم که در باب مسائل مربوط به خوارزم است، بیهقی وعده می‌دهد که بعد از نوشتن این بخش، بار دیگر به ادامه روایت تاریخ مسعود خواهد پرداخت و تا پایان عمر مسعود را روایت خواهد کرد: «گفتم درین مجلد عاشر، نخست در باب خوارزم و ری و جبال برانم و بوسهل حمدوی و مدت بودن آن قوم اینجا و بازگشتن آن قوم و ولایت از دست ما شدن و خوارزم و آلتونناش و آن ولایت از چنگ ما رفتن به تمامی بگویم تا سیاحت تاریخ راست باشد. آنگاه چون فراغت افتاد، به تاریخ این پادشاه بازشوم» (همان: ۷۰۹).

بر اساس آنچه بیهقی می‌گوید و آنچه اکنون در دست است، نمی‌توان بدین نتیجه رسید که بیهقی مطالبی فراتر از آنچه تا جلد دهم کتاب موجود است، نوشته باشد. نکته دیگر اینکه تمام تاریخ دوره مسعود، با در نظر گرفتن دل‌بستگی‌هایی که بیهقی به مسعود و حکومت وی دارد،

حدود چهار مجلد شده است که شامل باقی‌مانده بخشی از مجلد پنجم، مجلد ششم، مجلد هفتم و مجلد نهم است، مجلد دهم کتاب نیز درباره مسائل مربوط به خوارزم است. بر این اساس، بسیار دور از تصور است که بیهقی ۲۷ مجلد از کتاب خود را به بخشی از حکومت محمود و یا جانشینان مسعود - که تا سال ۴۵۵ هنوز آن را نوشته است - اختصاص داده باشد.

نکته دیگر آنکه از نظر حجم، شروع و پایان کتاب، اختلاف چندانی میان نسخ خطی بازمانده از تاریخ بیهقی وجود ندارد و این امر می‌تواند نشانگر آن باشد که کتاب تاریخ بیهقی چیزی فراتر از چیزی که امروزه در دست داریم، نبوده است. از این رو، حداکثر می‌توان فرض کرد مطالبی که از کتاب بیهقی حذف شده یا از میان رفته، چیزی نزدیک به چهار مجلد آغازین کتاب است.

بررسی سخنان بیهقی در باب مطالب محذوف

مطالبی که از آنها می‌توان به این گمان رسید که بخش‌هایی از تاریخ بیهقی از میان رفته، بر سه گونه است: بخش اول مطالبی است که صراحتاً بیهقی عنوان می‌کند که بعضی مطالب را به عمد از میان برده‌اند و بخش دیگر مطالبی است که درباره حوادث تاریخی است که بیهقی از نوشتن آنها یاد می‌کند، ولی امروزه در کتاب نیست و بخش سوم مطالبی است که در دیگر کتاب‌ها آمده است و نویسندگان آن کتاب‌ها آن مطالب را به بیهقی نسبت داده‌اند. بر اساس آنچه بیان گردید، جمع فراوانی از پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که بخش‌هایی از کتاب تاریخ بیهقی از میان رفته است. در ادامه به بررسی هر یک از موارد مذکور می‌پردازیم.

۱- بیهقی به صراحت در سه مورد به از میان بردن پاره‌ای مطالب اشاره می‌کند:

الف) «این نامه چند گاه بجستم تا بیافتم درین روزگار... و اگر کاغذ و نسخه‌های من همه به قصد ناچیز نکرده بودند، این تاریخ از لونی دیگر آمدی. حَكَمَ اللهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ» (همان: ۲۸۷).

ب) «و همه نسخه‌ها من داشتم و به قصد ناچیز کردند و دریغا و بسیار بار دریغا که آن روضه‌های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی، و نومید نیستم از فضل ایزد عزّ ذکره که آن به من باز رسد تا همه نبشته آمد» (همان: ۲۹۳).

ج) «نسخت این نامه من داشتم به خطّ خواجه و بشد چنان که چند جای در این کتاب، این حال بگفتم» (همان: ۴۵۳).

با دقت در این سه مورد، متوجه می‌شویم که سخن در باب نسخه‌نامه‌هایی است که میان بعضی از اشخاص مبادله شده است و بیهقی از اینکه نامه‌ها را از وی ستانده‌اند، ناراضی است و به خوبی می‌داند که اگر اصل این نامه‌ها وجود داشت، بر مستند بودن کتاب می‌افزود و از این روست که دریغ می‌خورد. بیهقی در موارد یاد شده، به هیچ روی مدعی حذف مطالبی از کتاب نشده است، بلکه می‌گوید نسخه‌نامه‌هایی را که نزد وی بوده است، از او گرفته‌اند و او نتوانسته است که اصل متن آن نامه‌ها را در کتاب ذکر کند. البته جای این پرسش باقی است که چرا و چگونه نسخه‌نامه‌های دربار باید نزد بیهقی باشد؟

۲- در پنج مورد نیز بیهقی از حوادث و مطالب تاریخی یاد می‌کند که امروزه در کتاب نیست:

الف) «پیش از این در تاریخ گذشته بیاورده‌ام دو باب در آن از حدیث این پادشاه بزرگ - أَنَا رَأَيْتُ اللَّهَ بُرْهَانَهُ - یکی آنچه بر دست وی رفت از کارهای بانام پس از آنکه امیر محمود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از ری بازگشت و آن ولایت بدو سپرد، و دیگر آنچه برفت وی را از سعادت به فضل ایزد - عَزَّ ذِكْرُهُ - پس از وفات پدرش در ولایت برادرش در غزنین، تا آنگاه که به هرات رسید و کارها یکرویه شد و مرادها به تمامی حاصل آمد، چنان که خوانندگان بر آن واقف گردند و نوادر و عجایب‌ها بود که وی را افتاد در روزگار پدرش؛ چند واقعه بود، همه بیاورده‌ام در این تاریخ به جای خویش در تاریخ سال‌های امیر محمود» (همان: ۹۹).

ب) «چون در اول این تاریخ فصلی دراز بیاوردم در مدح غزنین...» (همان: ۲۷۴).

ج) «عزت این خاندان بزرگ سلطان محمود را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - نگاه باید کرد که عنصری در مدح وی چه گفته است، چنان که چند قصیده‌ی غرّاً درین تاریخ بیاورده‌ام» (همان: ۳۷۶).

د) «چون خواجه (احمد حسن) را آن محنت افتاد که بیاورده‌ام...» (همان: ۳۸۶).

ه) «نسخت سوگندنامه و آن مواضع بیاورده‌ام در مقامات محمودی که نام کرده‌ام کتاب مقامات و اینجا تکرار نکردم که سخت دراز شدی» (همان: ۱۴۳).

در باب مورد اول، مطالبی را که بیهقی از قول خواجه عبدالغفار درباره حضور محمود و مسعود در منطقه ری نوشته، در کتاب موجود است (ر.ک؛ همان: ۱۲۴-۱۲۱). البته بیهقی در آغاز باب خوارزم، وعده نوشتن مطالبی را در خصوص دوران حکومت مسعود در ری می‌دهد (ر.ک؛ همان: ۷۰۹)، ولی هیچ‌گاه این وعده عملی نمی‌گردد و بیهقی موقت نمی‌شود باب مربوط به ری را به طور کامل بنویسد و ظاهراً اجل مهلت نوشتن را از وی ستانده است.

یادآوری می‌شود که سخنان بیهقی درباره نوشتن باب مربوط به مسائل ری آشفته و دارای تناقض است و خواننده به این قطعیت دست نمی‌یابد که بیهقی آن بخش از کتاب را نوشته است یا در پی نوشتن آن بوده است؟ وی در اوایل کتاب چنین می‌نویسد: «آنچه بر دست امیر مسعود رفت در ری و جبال تا آنگاه که سپاهان بگرفت، تاریخ آن را بر اندازه براندم در بقیه روزگار پدرش امیر محمود و آن را بایی جداگانه کردم، چنان که دیدند و خواندند» (همان: ۹).

از این سخن چنین برداشت می‌شود که بیهقی مطالب مربوط به حضور امیر مسعود در ری را پیشتر نوشته است، در حالی که بیهقی پس از حدود ۴۵۵ صفحه چنین می‌نویسد: «وز حال ری و خوارزم نَبْدَنَبْد و اندک‌اندک از آن گویم که دو باب خواهد بود سخت مشبع احوال هر دو جانب را، چنان که پیش ازین یاد کرده‌ام» (همان: ۴۶۴-۴۶۳). وی پس از ۴۰ صفحه دیگر می‌نویسد: «شرح هرچه به ری و جبال رفت، همه در بایی مفصل خواهد آمد» (همان: ۴۹۹). سرانجام بیهقی پس از ۲۰۰ صفحه دیگر، در آغاز باب خوارزم می‌گوید: «گفتم ازین مجلد عاشر نخست در باب خوارزم و ری و جبال برانم ... تا سیاق تاریخ راست باشد... اکنون آغاز کردم این دو باب که در هر دو عجائب و نوادر سخت بسیار است» (همان: ۷۰۹).

البته بسیاری از مسائل مربوط به ری را بیهقی ضمن مشافهه دوم مسعود به درخان می‌آورد. در آن مشافهه، مسعود از بی‌توجهی‌ها و عدم اعتماد محمود نسبت به خویش و نیز مسائل و مشکلاتی که در ری برای وی پدید آمده است، برای قدرخان سخن می‌گوید (ر.ک؛ همان: ۲۱۳-۲۰۸). با خواندن این سخنان کاملاً متضاد، به هیچ‌روی مشخص نمی‌شود که آیا بیهقی مطالب مربوط به ری را گفته است و یا آنکه می‌خواهد بگوید! البته با تعمق بیشتر در این مطالب متضاد، این پرسش را می‌توان مطرح کرد که نکند پاره‌ای از آنچه را که بیهقی مدعی نوشتن آن است، از همین قبیل است؛ یعنی بیهقی طرحی را که در ذهن برای نوشتن مطالب تاریخی داشته است و در پی نوشتن آن بوده، به عنوان کاری انجام‌شده و مطلبی

نوشته شده در کتاب خود مطرح کرده است، به این امید که در آینده به انجام آن نائل شود، ولی بنا به دلایلی نتوانسته است آن مطالب را بنویسد و کتاب را کامل کند!

یادآوری می‌شود بسیاری از مطالبی که بیهقی در باب خوارزم بازگو می‌کند، مربوط به دوران محمود است که وی می‌توانست بگوید در تاریخ محمودی آورده‌ام، ولی چنین چیزی نمی‌گوید. در پایان باب خوارزم نیز وعده می‌دهد که ادامه مطالب مربوط به خوارزم را در بقیه روزگار امیر مسعود و امیر مودود بازگو خواهد کرد» «چنان که پس ازین، در بقیه روزگار امیر شهید مسعود - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - و به نوبت امیر مودود - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - به تمامی، چنان که بوده است، به شرح بازنموده آید، ان شاءالله» (همان: ۷۴۸-۷۴۷). با توجه به این مطلب متوجه می‌شویم که در حدود سال ۴۵۲ هجری قمری، بیهقی هنوز بخش مربوط به اواخر دوران امیر مسعود و امیر مودود را ننوشته است و به آینده موکول می‌کند.

در باب موارد ۲، ۳ و ۴ باید گفت که اگر این موارد را همچون موضوع باب ری، به عنوان طرحی که بیهقی در ذهن برای نوشتن تاریخ عصر غزنوی ندانیم، شاید بتوان این احتمال را مطرح کرد که بیهقی این بخش‌ها را از منبع دیگری جز دیده‌ها و شنیده‌های خود آورده است و بنا به عللی مجبور به حذف آنها شده است و در نظر داشته تا بار دیگر آن مطالب را بنویسد، ولی به هر دلیلی نتوانسته است این بخش‌ها را تکمیل کند (پس از این، بار دیگر به این موضوع اشاره خواهد شد).

درباره مورد ۵ نیز باید گفت که بیهقی از کتاب دیگری سخن می‌گوید که در آن ظاهراً نامه‌های درباری را گردآوری کرده است و یا شاید بیهقی در پی آن بوده است کتابی از تمام نامه‌ها و مواضع درباری گردآوری کند و نام آن را مقامات محمودی بنامد و نیز شاید بیهقی نامه‌های درباری را که گرد آورده، به این نام قرار داده بود و هنگامی که نامه‌ها را از وی می‌ستانند، عملاً چنین کتابی یا چنین بخشی از کتابی که بیهقی در پی تدوین آن بوده است، از میان می‌رود. البته این پرسش مطرح است که چرا سوگندنامه میان احمد حسن میمندی و مسعود غزنوی باید در کتابی که به نام محمود غزنوی تنظیم شده است، آورده شود؟! یا اینکه چرا بیهقی در باب دیگر نامه‌ها به این کتاب ارجاع نمی‌دهد و متن نامه‌ها را در کتاب خود می‌آورد؟

نکته مهمی که باید درباره مطالب مذکور گفت، اینکه با توجه به آنچه بیهقی بیان کرده است، به نظر نمی‌آید که آن مطالب در بر گیرنده سخنانی بوده که به مذاق حاکمان خوش

نیامده باشد و دستور حذف و از میان بردن آنها را صادر کرده باشند. البته همواره به سال نوشتن کتاب، یعنی ۴۴۸ هجری قمری باید توجه داشت و اینکه در زمان نوشتن این کتاب، چه کسانی از آشکار شدن آن مطالب دچار مشکل می‌شده‌اند که آن را از میان برده‌اند؛ آن هم در روزگاری که به گفته خود بیهقی بیشتر بازیگران عرصه سیاست آن روزگار از دنیا رفته‌اند و یا در گوشه عزلت هستند و خود بیهقی نیز در بیغوله عطلت و کنج گمنامی به سر می‌برد (ر.ک؛ همان: ۱۰۰).

در باب مطالبی که در دیگر کتاب‌ها آمده است و نویسندگان آن کتاب‌ها آن مطالب را به بیهقی نسبت داده‌اند، می‌توان همان مطالبی را که اندکی پیشتر بازگو کرد، بار دیگر تکرار نمود. همان‌گونه که بیهقی از منبع دیگری برای نوشتن بخش‌هایی از کتاب خود استفاده کرده است و آنگاه مجبور شده که آن مطالب را از کتاب خود حذف کند، آن نویسندگان نیز به سبب تناسبی که میان آن مطالب و دیگر مطالب تاریخ بیهقی وجود داشته است، گمان کرده‌اند که آن مطالب نیز نوشته بیهقی است و از این رو، بیهقی را نویسنده آن پنداشته‌اند.

چند پرسش در باب مطالب محذوف

اگر فرض را بر این بگذاریم که یادداشت‌های بیهقی را در دوران محمود یا مسعود به هر دلیلی از بین برده‌اند - هرچند خود بیهقی چنین ادعایی ندارد و فقط از گرفتن نسخه نام‌ها یاد می‌کند - وی فرصت فراوانی برای بازنویسی آنها و رجوع به خاطرات خود داشته است و چرا به این کار نپرداخته است، پرسشی است که نمی‌توان برای آن پاسخی درخور یافت. با توجه به مدت زمان طولانی بعد از همه ماجراها، تغییر فضای سیاسی و درگذشتن بسیاری از شخصیت‌های درگیر ماجراها، چرا بیهقی نخواست است که کتاب ناقص خود را (البته به زعم عده‌ای) کامل کند؟! پرسش دیگر در این زمینه آن است که چرا بیهقی نگفته است چه کسانی، در چه زمانی، چرا و چه بخش‌هایی از یادداشت‌های او را از بین برده‌اند؟! همچنین اینکه چرا بیهقی که تخیلی قوی دارد و در تصویرپردازی و خیال‌آفرینی زبردست است، بار دیگر آن مطالب را بازنویسی نکرده است؟!

اگر فرض بدانیم که بخش‌هایی از کتاب به دستور عده‌ای از میان رفته است، برای پاسخ به چرایی آن می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که چون بیهقی در آن بخش‌ها مطالبی را بازگو کرده که خوشایند مذاق حاکمان نبوده است، ایشان دستور از میان بردن آن قسمت‌ها را صادر

کرده‌اند تا حقایق آشکار نشود. برای بررسی درستی یا نادرستی این فرضیه باید چند نکته را در نظر گرفت. نخست اینکه اگر با شیوه کلام بیهقی آشنا باشیم، می‌دانیم که بیهقی هیچ گاه سخنی را نمی‌نویسد که به مذاق حاکمان خوش نیاید. وی به شدت شیفتهٔ خاندان غزنوی، به‌ویژه مسعود است و ایشان را حاکمانی پاک می‌داند که برای شرح احوال ایشان نیازی به دگرگون جلوه دادن تاریخ وجود ندارد: «و تاریخ‌ها دیده‌ام بسیار که پیش از من کرده‌اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان که اندر آن زیادت و نقصان کرده‌اند و بدان آرایش آن خواسته‌اند و حال پادشاهان این خاندان - رَحِمَ اللهُ مَاضِيَهُمْ وَ أَعَزَّ بَاقِيَهُمْ - به خلاف آن است چه - بِحَمْدِ اللهِ تَعَالَى - معالی ایشان چون آفتاب روشن است و ایزد - عَزَّ ذِكْرُهُ - مرا از تمویبی و تلبیسی کردن مستغنی کرده است که آنچه تا این غایت براندم و خواهم راند، برهان روشن با خویشتن دارم» (همان: ۹۹). بیهقی در همه حال، سعی در تقدیس حاکمیت دارد و تأکید کرده که پروردهٔ نعمت‌های حکومت است و سخن ناهموار دربارهٔ ایشان نمی‌گوید و به صراحت اعلام می‌کند: «معاذالله که خریدۀ نعمت‌هاشان باشد کسی و در پادشاهی ملوک این خاندان، سخن ناهموار گوید» (همان: ۳۶۵).

با توجه به سخنان بیهقی، دلیلی بر حذف مطالب کتاب وجود ندارد، ولی اگر همچنان عده‌ای معتقد به حذف شدن بخش‌هایی از کتاب باشند، این پرسش پیش می‌آید که بیهقی چه مطالبی را ممکن است در کتاب خود آورده باشد که خوشایند حاکمان نبوده است و موجب نابودی آن مطالب از سوی ایشان شده است؟ با بررسی تاریخ بیهقی متوجه می‌شویم که وی تمام مسائل مهم و جنجال‌برانگیز را در تاریخ خود آورده است. یکی از موضوع‌هایی که ممکن است خوشایند حاکمان غزنوی نباشد، بیان اختلاف میان محمود غزنوی و خلیفهٔ عباسی است. در داستان حسنک وزیر، بیهقی به اختلاف نظر میان محمود و خلیفه در باب عقاید حسنک اشاره می‌کند و از قول محمود چنین می‌نویسد: «بدین خلیفهٔ خریف‌شده نباید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همهٔ جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته‌اید و درست گردد، بر دار می‌کشند و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است، خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است، اگر وی قرمطی است، من هم قرمطی‌ام» (همان: ۲۳۰).

با توجه به جایگاه مذهبی خلیفه و اینکه حاکمان غزنوی مشروعیت خود را از جانب خلیفه می‌دانستند و خود را خلیفهٔ رسول‌الله^(ص) می‌پنداشتند، اینگونه سخن گفتن نوعی توهین

به شمار می‌آید و نشانگر عدم اعتقاد قلبی محمود به خلیفه و استفاده ابزاری از جایگاه خلیفه برای اثبات حقانیت حکومت است و این یکی از مسائل مهمی است که مشروعیت حکومت غزنوی را هدف قرار می‌دهد، ولی با کمال تعجب، حاکمان غزنوی آن را حذف نکرده‌اند!

موضوع قابل ذکر دیگر، جنگ قدرت و اختلاف شدید میان سلطان محمود و پسرش مسعود است. بی‌هقی بارها به این اختلاف اشاره می‌کند و از سوء ظن محمود به پسرش مسعود و گماشتن جاسوس برای او پرده برمی‌دارد و به بیان بی‌تعهدی غلامان محمود می‌پردازد و یا حتی خیانت ایشان را که در پی کشتن محمود هستند و از مسعود در این زمینه اجازه می‌خواهند، بازگو می‌کند و از نامه‌هایی سخن به میان می‌آورد که محمود در اواخر عمر خویش به بزرگان سپاه و امیران مناطق گوناگون نوشته است و در آن نامه‌ها فرزند خود را عاق کرده، از حکومت برکنار نموده است. تمام این مطالب، بیانگر عدم علاقه و اعتماد محمود به مسعود غزنوی است و مشروعیت حکومت مسعود را با چالشی اساسی روبه‌رو می‌کند. حال این پرسش مهم مطرح می‌شود که چرا کسانی که نوشته‌های بی‌هقی را از میان برده‌اند، مطلب به این مهمی را که اساس حکومت مسعود را غیرمشروع جلوه می‌دهد، از کتاب حذف نکرده‌اند!

بی‌هقی شرح کامل کودتای مسعود را علیه امیر محمد، نحوه به حکومت رسیدن او و نیز عدم پایبندی مسعود را به قول و قرارها و از میان بردن کسانی که در به قدرت رساندن او نقش مهمی داشتند، کامل بازگو کرده است. همچنین مسائل خلاف اخلاق سلطان مسعود را بیان کرده است و با مانعی نیز در بیان آنها مواجه نبوده است.

با توجه به نکات یادشده، بار دیگر این پرسش پیش می‌آید که بی‌هقی جز مسائلی از قبیل اختلاف سلطان محمود و خلیفه که مشروعیت حکومت غزنوی را هدف قرار می‌دهد، توطئه‌های خانوادگی برای کسب قدرت، بیان مسائل غیراخلاقی که حیثیت و شخصیت مسعود را از میان می‌برد، چه مسائل مهم دیگری را در تاریخ خود آورده بود که باعث ضایع شدن کتاب او شده است؟! نیز کسانی که نوشته‌های بی‌هقی را در مجلدات آغازین (تاریخ محمودی) از میان برده‌اند، چرا مطالبی را که مشروعیت مسعود را از میان می‌برد، حذف نکرده‌اند؟! مطلب دیگری را که باید گفت اینکه حوادث مهمی در کتاب یاد شده که مربوط به دوران گذشته است و از نظر تاریخی و اهمیت موضوع، بی‌هقی باید به آن موارد می‌پرداخت، ولی هنگامی که در کتاب طرح می‌شود، گویی برای اولین بار است که آن موضوع‌ها در کتاب مطرح می‌شود و بی‌هقی اصلاً یادآور نمی‌شود که این موضوع را پیشتر در بخش مربوط به تاریخ محمودی نوشته است؛ به

عنوان مثال در داستان حسنک وزیر، بیهقی هیچ اشارتی به گذشته و چگونگی روی کار آمدن حسنک و کارهای وی نمی‌کند، در حالی که حسنک در سال ۴۱۷ هجری قمری به وزارت رسید و اگر به پندار عده‌ای سال شروع تاریخ را ۴۰۹ قمری در نظر بگیریم، لازم است که بیهقی چنین موضوع مهمی را در ضمن حوادث سال‌های پیشین بیاورد، در حالی که بیهقی بخش مربوط به حسنک را به گونه‌ای می‌نویسد که گویی برای اولین بار است که از او در این کتاب یاد می‌شود.

در همین بخش از کتاب، هنگامی که مسعود غزنوی از بونصر مشکان در باب اعتقاد حسنک و ماجرای پذیرفتن هدایای خلفای فاطمی مصر و ناراحت شدن خلیفه عباسی از سلطان محمود پرس‌وجو می‌کند، بیهقی از قول بونصر مشکان، خلاصه‌وار آن موضوع را بازگو می‌کند (ر.ک؛ همان: ۱۷۲)، در حالی که این موضوع در تاریخ غزنویان بسیار بااهمیت است و موجب آزار خلیفه شده بود. حال این پرسش پیش می‌آید که چرا بیهقی در این بخش از کتاب به شیوه معهود خویش نمی‌گوید که این موضوع را در بخش مربوط به تاریخ محمودی آورده است؟! همچنین در باب حمله محمود به سومنات که خود بیهقی در آن حضور داشته‌است، فقط می‌نویسد: «و ما به سومنات رفته بودیم» (همان: ۲۴۹).

فتح سومنات در سال ۴۱۷ هجری رخ داده است، حال این پرسش پیش می‌آید که چرا بیهقی بنا به شیوه خود نمی‌گوید: «و شرح آن را در تاریخ آورده‌ام»؟ نکته ابهام‌آمیز و پرسش‌برانگیز دیگر این است که مطالب مربوط به دوازده سال از این کتاب، یکجا و آن هم از اول کتاب ضایع شده است و دیگر مطالب به صورت کامل و دست‌نخورده باقی مانده است. آیا همه مطالب مربوط به آن دوازده سال، خوشایند حاکمان نبوده است و نباید مطالبی، هرچند پراکنده از آن بخش از کتاب به دست ما می‌رسید؟

طرح چند گمانه، پاسخی به پرسش‌ها

برای آنکه بتوانیم در خصوص حجم و محتوای تاریخ بیهقی، شناخت درست و مبتنی بر مستندات به دست آوریم، لازم است که به طرح و بررسی گمانه‌های گوناگون درباره این کتاب بپردازیم. بر این اساس، می‌توان چند گمان را به شرح زیر مطرح کرد:

۱- بیهقی تاریخ خود را از اواسط حکومت سلطان محمود تا اواخر حکومت مسعود نوشته است که بنا به دلایل نامعلوم این بخش آغازین، یعنی حدود چهار جلد از آغاز کتاب مفقود شده یا از میان رفته است.

۲- بیهقی طرحی برای نوشتن تاریخ غزنویان از اواسط حکومت سلطان محمود تا روزگار خود داشته است و یادداشت‌هایی نیز تهیه کرده بود، ولی نتوانست این آرزوی خود را جامه عمل بپوشاند و شاید به دلیل کهولت و یا مرگ از ادامه کار فرومانده است.

۳- بیهقی می‌خواسته است، همان‌گونه که گردیزی و عتبی، تاریخ سبکتگین و سلطان محمود را نوشته بودند، تاریخی ویژه ایام حکومت سلطان مسعود بنویسد، ولی چون لازم دیده است توضیحاتی به متن بیفزاید، در پی طرحی وسیع‌تر (نوشتن تاریخ غزنویان از آغاز یا اواسط حکومت محمود) رفته است. آنچه از متن موجود برمی‌آید، آن است که بیهقی بخش گسترده‌ای از تاریخ مسعود را تا اواخر عمر او نوشته است و در باب طرحی که در نظر داشته نیز مطالب پراکنده‌ای آورده است و در بعضی از موارد نیز ارجاعاتی به گذشته می‌دهد؛ البته به گذشته‌ای که هنوز نوشته نشده است و از ذهن بیهقی به روی کاغذ نیامده است.

۴- بیهقی کتاب خود را از اواسط حکومت سلطان محمود (سال ۴۰۹ هـ ق.) تا پایان متن موجود نوشته است و برای نوشتن بخش‌های آغازین کتاب، از کتاب محمود وراق بهره گرفته است و هنگامی که با اعتراض بازماندگان محمود وراق روبه‌رو می‌شود، کار را متوقف می‌کند و مجلدات آغازین را حذف می‌کند و شاید تصمیم می‌گیرد که بعد از به سرانجام رساندن بخش‌های مربوط به حکومت مسعود، بخش‌های مربوط به تاریخ محمود را نیز کامل کند و از این رو، در پاره‌ای از موارد، به تاریخ نانوشته دوران محمود که طرح آن را در سر داشته است، ارجاع می‌دهد؛ تاریخی که در واقع، آرزویی بوده است که هیچ‌گاه شکل نگرفت و بیهقی در پی نوشتن آن بوده است. بیهقی به دلایلی نامعلوم نمی‌تواند این کار را به انجام برساند و یا اجل فرصت را از وی می‌ستاند.

به نظر نویسنده، این گمانه می‌تواند پاسخگوی تمام پرسش‌های مطرح در باب حجم و محتوای تاریخ بیهقی باشد. به نظر می‌رسد بیهقی در ابتدا در پی نوشتن تاریخ غزنویان و شاید تاریخ حکومت محمود و مسعود غزنوی بوده است و هنگامی که شروع به کار می‌کند، تصمیم می‌گیرد برای نوشتن مطالب تاریخی مربوط به حکومت محمود، از کتاب محمود وراق استفاده

کند و مطالب آن کتاب را عیناً نقل کند: «استاد محمود وراق سخت نیکو شرح داده است در تاریخی که کرده است، در سنهٔ خمسین و اربعمائه، چندین هزار سال را تا سنهٔ تسع و اربعمائه بیاورده و قلم را بداشته، به حکم آنکه من از این تسع آغاز کردم... چون خبر به فرزندان وی رسید، مرا آواز دادند و گفتند ما که فرزندان وی ایم، همداستان نباشیم که تو سخن پدر ما بیش از اینکه گفתי برداری و فرونهی، ناچار بایستادم» (همان: ۲۶۰).

بر اساس آنچه بیهقی بیان کرده است، بعضی از پژوهشگران معتقدند که آغاز روایت از سال ۴۰۹ هجری قمری است و چون کتاب موجود از حوادث سال ۴۲۱ هجری قمری به بعد را روایت می‌کند، بنابراین، مطالب مربوط به ۱۲ سال آغازین کتاب حذف شده یا از بین رفته است. اولین پرسشی که می‌توان مطرح کرد اینکه چرا استاد محمود وراق باید تاریخ خود را پس از سال ۴۰۹ هجری ادامه ندهد؟ اینکه بیهقی تاریخ خود را از سال ۴۰۹ هجری آغاز کرده است و ممکن است مطالب این دو کتاب تکراری شود، نمی‌تواند پاسخ سنجیده‌ای بر این پرسش باشد؛ زیرا کسی مانند عتبی یا گردیزی مطالب مربوط به این سال‌ها را آورده‌اند و مشکلی پدید نیامده است. دیگر آنکه بیهقی در زمان نوشته شدن کتاب محمود وراق (سال ۴۵۰ هـ.ق.) جایگاه سیاسی و اجتماعی چندانی نداشته است که بتواند مانع نوشته شدن کتابی تاریخی شود؛ آن هم از سوی شخصی که به گفتهٔ بیهقی، تاریخی چندین هزار ساله را روایت کرده است. سه دیگر آنکه مگر آن قدر میان سبک نوشتن محمود وراق و ابوالفضل بیهقی و موضوع‌هایی که این دو در پی طرح و بیان آنها بوده‌اند، شباهت وجود داشته که محمود وراق را به این نتیجه رسانده است که از ادامهٔ کار خود دست بردارد؟! آن هم در روزگاری که حکومت‌ها از این آثار به عنوان رسانه‌ای برای تبلیغ قدرت بهره می‌گرفتند و نوشته شدن کتاب‌هایی با موضوعی مشابه برایشان چندان دارای اهمیت نبوده است. پرسش مهم دیگر این است که اگر محمود وراق کتاب خود را تا سال ۴۰۹ هجری قمری نوشته است و بیهقی نیز از آن تاریخ به بعد مطالب خود را نوشته، چرا باید فرزندان محمود وراق به بیهقی در نقل سخنان پدرشان اعتراض کنن، در حالی که هیچ بخش مشترکی میان آن دو نیست؟! یکی تا سال ۴۰۹ هجری نوشته است و دیگری از آن سال به بعد را ادامه داده است. پس چرا این اعتراض پدید می‌آید و چرا بیهقی اعتراض را می‌پذیرد و کار را ادامه نمی‌دهد؟ پرسش دیگر آنکه بیهقی از چه کاری بازمی‌ایستد؟ آیا از نوشتن تاریخ دست می‌کشد؟ در حالی که بیهقی تاریخ خود را از آن هنگام به بعد (البته بر اساس نظر عده‌ای از پژوهشگران) آغاز می‌کند و تا سال‌ها بعد ادامه می‌دهد.

پس از بیان این مقدمات، باید به بررسی متن عبارت پرداخت. نخستین مطلبی که در این باب می‌توان مطرح کرد آنکه در عبارت «به حکم آنکه من از این تسع آغاز کردم»، به کار بردن عدد «تسع» به جای سال ۴۰۹ هجری، در ساختار زبان عربی بسیار نادر است و در زبان فارسی نیز چنین کاربردی وجود ندارد. همچنین اینگونه کاربرد، با فصاحت متن تاریخ بیهقی سازگاری ندارد. بیهقی به جای آن می‌توانست از واژه «سال» استفاده کند که دارای فصاحت بیشتری است. برای یافتن پاسخی مناسب به پرسش‌ها و ایرادهای مطرح شده، لازم است در فهم معنای واژه «تسع» تعمق بیشتری صورت گیرد. راز واژه «تسع» را شاید بتوان با واژه «منصف»ی که ابن‌فندق ذکر کرده است، آشکار کرد. در تعریف «منصف» چنین آمده است: «به دو نیم کرده، دو بخش شده... در صحافی نوعی از قطع کتاب را که نصف قطع بزرگ بوده است، منصف می‌گفته‌اند» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۳: ذیل واژه منصف).

ظاهراً بیهقی هر جلد از کتاب خود را به دو بخش کوچکتر (منصف) تقسیم کرده بود. با توجه به اینکه کتابی که امروزه به عنوان تاریخ بیهقی در دست است، از اواسط جلد پنجم آغاز شده است و اگر هر جلد کتاب را شامل دو منصف (دو بخش) در نظر بگیریم، راز عدد «تسع» آشکار می‌شود؛ یعنی عدد «تسع» به شماره منصف‌های کتاب باز می‌گردد نه سال آغاز روایت کتاب. بیهقی در مجلد دهم (البته در تصحیح یاحقی) می‌گوید: «گفتم ازین مجلد عاشر نخست در باب خوارزم و ری و جبال برانم...»، در حالی که در تصحیح فیاض چنین آمده است: «گفتم درین مجلد عاشر نخست دو باب خوارزم و ری و جبال برانم و...». با دقت در این دو عبارت مشخص است که تصحیح دکتر فیاض بهتر است و با فرضی که مطرح کردیم مبنی بر اینکه هر مجلد کتاب دارای دو باب بوده، سازگارتر است. البته دکتر یاحقی در نسخه‌بدل‌ها ضبط دکتر فیاض را آورده است، ولی ضبط نسخه‌ای دیگر را ارجح دانسته است، اگرچه چند سطر پایین‌تر از قول بیهقی می‌نویسد: «اکنون آغاز کردم این دو باب...» که نشانگر آن است که انتخاب دکتر فیاض در این مورد صحیح‌تر بوده است. همچنین اگر حرف اضافه «به» را در عبارت «... به حکم آنکه من...» را حرف «و» در نظر بگیریم، بیهقی با آوردن عبارت «... و حکم آنکه من از این تسع آغاز کردم...» در پی بیان این مطلب است که چرا کتاب خود را از بخش موجود فعلی آغاز کرده است. در باب جابجا شدن حرف «به» به «و» نیز باید گفت که اینگونه تصحیف‌ها از جانب کاتبان نسخ خطی به فراوانی رخ داده است و گاهی چون نمی‌توانسته‌اند معنی عبارت‌ها را به خوبی درک کنند، تغییرهایی در متن پدید می‌آوردند.

نکته دیگری که می‌توان بیان کرد، این است که کاتب نسخه با توجه به عدد «تسع و اربعمائه» که در متن آمده، ممکن است به عنوان مثال، واژه «قسم» را «تسع» خوانده باشد تا به زعم خویش بتواند عبارت معناداری برای متن تولید کند، هرچند در نسخه بدل‌ها کلمه «قسم» دیده نمی‌شود!

بر اساس مطالب مذکور، ظاهراً بیهقی قصد داشته است که تاریخ خود را از ابتدای دوران محمودی و یا از اواسط آن آغاز کند و شاید نیز در پی تکمیل کار عتبی بوده است که تاریخ خود را تا سال ۴۰۹ هجری قمری نوشته است. به هر روی، بیهقی برای نوشتن این بخش از تاریخ خود که مربوط به دوران سلطان محمود است و ۸ منصف (چهار مجلد) را در بر می‌گرفته، از مطالب و نوشته‌های محمود و راق استفاده می‌کند و مطالب مربوط به دوران مسعود را که تماماً نوشته خود او بوده است، از منصف نهم آغاز می‌کند. پس از آنکه فرزندان محمود و راق به بیهقی در باب استفاده از مطالب کتاب پدرشان اعتراض می‌کنند، بیهقی به ناچار مجبور به حذف بخش‌های اولیه کتاب می‌شود و توضیح می‌دهد که چرا کتاب را از بخش نهم آغاز کرده است. البته لازم به ذکر است که استفاده از عدد «تسع» به جای «تاسع» در زبان عربی چندان محل ایراد نیست و این گونه جابجایی‌ها در این زبان کاربرد دارد، ضمن آنکه ممکن است این مورد نیز از مواردی باشد که کاتبان در هنگام نوشتن نسخه بی‌دقتی کرده‌اند.

طبق آنچه بیان شد، شاید بتوان سخن ابن‌فندق را که کتاب را حدود سی منصف برمی‌شمارد، تا حدودی توجیه کرد. ابن‌فندق می‌گوید تمام منصفات کتاب را ندیده است، ولی تعداد آنها را سی منصف یا بیشتر برمی‌شمارد. شاید این سخن را اینگونه بتوان توجیه کرد که در نسخه‌ای از کتاب که در دسترس ابن‌فندق بوده، بیهقی منصفات آغازین کتاب خود را (یعنی مطالبی را که محمود و راق نوشته بود)، حذف کرده است و ابن‌فندق بر این گمان رفته که حال که حدود هشت منصف آغاز کتاب وجود ندارد و یا از میان رفته است، پس ممکن است بخش‌هایی نیز از پایان کتاب از میان رفته باشد، بنابراین، تعداد منصفات کتاب را سی منصف یا بیشتر می‌نویسد. البته این پندار ابن‌فندق که کتاب شامل تاریخ آل سبکتگین تا ایام روزگار سلطان ابراهیم غزنوی بوده، یاریگر این گمان شده است. شاید ابن‌فندق با خود چنین گمان کرده که وقتی از ابتدای دوران سبکتگین تا اواخر دوران مسعود حدود ۲۰ منصف است، پس دست کم ۱۰ منصف یا بیشتر نیز به روایت تاریخ جانشینان مسعود تا ایام حکومت سلطان ابراهیم اختصاص داشته است.

در باب چند موردی که نویسندگان پس از بیهقی به مطالب کتاب تاریخ ناصری اشاره می‌کنند، شاید بتوان این فرض را مطرح کرد که این نویسندگان، چون شناختی از محمود و راق و کار او نداشته‌اند و نیز مطالبی را که آورده‌اند، چون از نظر موضوعی با مطالب بیهقی تناسب داشته است، بر این گمان رفته‌اند که آن مطالب به قلم بیهقی بوده است، در حالی که بر اساس آنچه بیان شد، آن مطالب نوشته محمود و راق بوده که بیهقی در مجلدات آغازین کتاب خود آورده است و سرانجام نیز به سبب اعتراض فرزندان محمود و راق آن مطالب را از آغاز کتاب خود حذف می‌کند.

متن علیه متن؛ بررسی قصیده بوحنیفه اسکافی

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد و طرح فرضیه‌ها و پرسش‌هایی که می‌تواند فهم تازه‌ای نسبت به تاریخ بیهقی برای ما پدید آورد، اگر بتوانیم از خود متن برای اثبات مدعای این مقاله بهره بگیریم، قطعاً ما را در پذیرش این فهم تازه یاری خواهد کرد. در واقع، باید با کاوش در متن بتوانیم بخش‌هایی از آن را علیه بخش‌های دیگر متن به صدا درآوریم و نشان دهیم که تا چه اندازه فرضیه مطرح در این مقاله درست است. با بررسی دقیق تاریخ بیهقی متوجه می‌شویم که بخش مربوط به قصیده بوحنیفه اسکافی می‌تواند به عنوان شاهدی علیه متن استفاده شود و راز متن را برای خواننده بگشاید.

ابوالفضل بیهقی در بخشی از کتاب قصیده‌ای را که بوحنیفه اسکافی در مدح مسعود غزنوی سروده، آورده است (ر.ک؛ همان: ۲۷۹-۲۷۴). مطلع قصیده چنین است:

«چو مرد باشد بر کار و بخت باشد یار
ز خاک تیره نماید به خلق زر عیار»

لحن بوحنیفه در این قصیده به گونه‌ای است که خواننده ناآشنا می‌پندارد که بوحنیفه این قصیده را در حضور مسعود غزنوی خوانده است، در حالی که بوحنیفه زمانی به درخواست ابوالفضل بیهقی به سرودن قصیده پرداخته است که حدود ۲۰ سال از کشته شدن مسعود می‌گذرد! نکته طنزآمیز قصیده در این است که بوحنیفه در آخر قصیده خود شریطه نیز می‌آورد و آرزوی پایداری و عمر جاودان برای مسعود غزنوی می‌نماید:

«خدایگانا چون جامه‌ای است شعر نکو

که تا ابد نشود پود او جدا از تار

ز کارنامه تو آرم این شگفتی‌ها
 بلی ز دریا آرند لؤلؤ شهوار
 همیشه تا گذرنده است در جهان سختی
 تو مگذر و به خوشی صد جهان چنین بگذار
 همیشه تا مه و سال آورد سپهر،
 همی تو بر زمانه بمان همچین شه و سالار
 همیشه تا همی از کوه بر دمد لاله،
 همیشه تا چکد از آسمان همی امطار،
 بسان کوه بیای و بسان لاله بخند
 به سان چرخ بتاز و به سان ابر ببار»

باید توجه داشت که درخواست سرودن قصیده‌ای بدین شکل، به گونه‌ای جعل تاریخ را به ذهن متبادر می‌کند؛ یعنی اگر کسی نداند که مسعود در چه زمانی کشته شده است و بوحنیفه اسکافی چه زمانی می‌زیسته، بی‌شک گمان می‌کند قصیده در برابر مسعود خوانده شده است! فارغ از اینکه قصد بیهقی از درخواست و آوردن چنین قصیده‌ای چه بوده است، آنچه مهم است، سخنان بیهقی در باب این قصیده و محتوای آن است که می‌تواند راز تاریخ بیهقی را بر ما بگشاید و از حجم کتاب پرده بردارد. بیهقی درباره این قصیده چنین می‌نویسد: «و اینجا قصیده‌ای که داشتم... نبشتم که گذشتن سلطان محمود و نشستن محمد و آمدن امیر مسعود از سپاهان - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - و همه احوال در این قصیده بیامده است و سبب این چنان بود که در این روزگار که تاریخ را اینجا رسانیده بودم، مرا صحبت افتاد با بوحنیفه اسکافی... و در میان مذاکرات، وی را گفتم هر چند تو در روزگار سلطانان گذشته نبودی که شعر تو دیدندی و صِلت و نواخت مر تو را کمتر از آن دیگران نبودی، اکنون قصیده ای ببايد گفت و آن گذشته را به شعر تازه کرد تا تاریخ بدان آراسته گردد. وی این قصیده بگفت و نزدیک من فرستاد...» (همان: ۲۷۴-۲۷۳). بیهقی در بخش دیگری از کتاب، بار دیگر به این قصیده و محتوای آن اشاره می‌کند: «و من در مطالعت این کتاب تاریخ از فقیه بوحنیفه اسکافی درخواستم تا قصیده گفت به جهت گذشته شدن سلطان محمود و آمدن امیر محمد بر تخت و مملکت گرفتن مسعود و به غایت نیکو گفت» (همان: ۳۶۶).

بر اساس سخن بیهقی و مطالبی که بوحنیفه در قصیده خویش آورده، متوجه می‌شویم که قصیده دقیقاً منطبق با مطالبی است که امروزه از کتاب تاریخ بیهقی در دسترس داریم؛ یعنی بوحنیفه از اختلاف میان امیر محمد و امیر مسعود بر سر جانشینی پدر، سخن خود را شروع می‌کند و به شرح دلاوری‌های مسعود و مسائل مربوط به حکومت وی می‌پردازد و به هیچ روی به مطالبی بیش از آنچه که هم‌اکنون در کتاب موجود است، اشاره نمی‌کند.

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا این قصیده نیز دچار جرح و حذف شده است؟! البته پیوستگی ابیات قصیده چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که در زمان سرودن قصیده از سوی بوحنیفه، کتاب تاریخ بیهقی چیزی جز همین مطالب فعلی که در دسترس ماست، نبوده است و بر اساس آنچه تاکنون گفته شد و نیز مطالب مطرح در قصیده بوحنیفه، فرضیه مقاله به اثبات می‌رسد.

نتیجه‌گیری

با مطالعه دقیق تاریخ بیهقی و بررسی مطالب و مستندات گوناگون و فارغ از هر گونه پیش‌داوری و یا دلبستگی به متن، می‌توان به فهم تازه‌ای از تاریخ بیهقی دست یافت. موضوع حجم و محتوای این کتاب از مهم‌ترین مسائلی است که پژوهشگران ادب فارسی به آن پرداخته‌اند. بر اساس یافته‌های این مقاله، بیهقی مطالب کتاب خود را از اواسط حکومت سلطان محمود تا پایان متن موجود نوشته است. وی برای نوشتن بخش‌های آغازین کتاب (مطالب مربوط به دوران حکومت محمود غزنوی) از کتاب محمود و راق بهره گرفته بود. هنگامی که بیهقی با اعتراض بازماندگان محمود و راق روبه‌رو می‌شود، کار را متوقف می‌کند و مجلدات آغازین را حذف می‌کند و شاید تصمیم می‌گیرد که بعد از به سرانجام رساندن بخش‌های مربوط به حکومت مسعود، بخش‌های مربوط به تاریخ محمود را نیز کامل کند و از این رو، در پاره‌ای از موارد، به تاریخ نانوشته دوران محمود که طرح آن را در سر داشته است، ارجاع می‌دهد؛ تاریخی که در واقع، آرزویی بوده است که هیچ‌گاه شکل نگرفت و بیهقی در پی نوشتن آن بود. بیهقی به دلایل نامعلوم نمی‌تواند این کار را به انجام برساند و شاید اجل فرصت را از وی ستانده است. بر اساس مستندات ارائه شده در مقاله حاضر، می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ بیهقی چیزی افزون بر آنچه اکنون در این کتاب موجود است، نبوده است و حداکثر می‌توان چنین پنداشت که بیهقی در نظر داشته است که تاریخ دوران محمود و جانشینان مسعود را نیز بنویسد، ولی به دلایل نامعلوم امکان آن را نیافته است.

منابع و مأخذ

- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۴۸). *تاریخ بیهقی*. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی اکبر فیاض. به اهتمام دکتر محمدجعفر یاحقی. چاپ چهارم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____. (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغتنامه دهخدا*. ج ۱۳. چاپ اول از دوره جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۵۲). *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۲. چاپ ششم. تهران: انتشارات ابن سینا.